




Investigating the evolution of American security doctrine in West Asia and the strategic requirements of the Islamic Republic of Iran 2009-2022 (case study of Afghanistan)

Amin Kiani Haft Lang

Department of Political Science, Khorramshahr International Branch, Islamic Azad University, Khorramshahr, Iran.


Email: a.s9131@yahoo.com

 0000-0000-0000-0000

Hamed Mohaghig Nia

Corresponding Author, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.


Email: mohaghaghnia7877@gmail.com

 0000-0002-0079-0984

Hossein Karimi Far

Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.


Email: hkarimifard@yahoo.com

 0000-0002-1311-1178

Fereydoun Akbarzadeh

Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.

Email: drferedounakbarzadeh@gmail.com

 0000-0000-0000-0000

Abstract

The following article aims to examine the foreign policy doctrine of the United States of America in the Middle East with a focus on Afghanistan between 2009-2022. It tells that one of the most important aspects of the foreign policies of the United States is around the Middle East and the West Asian region, and all the strategies and policies announced and America's action regarding the developments in the region and Afghanistan is very important for the situation in the Middle East region, considering the recent developments, i.e. the coming to power of the Taliban in this country. In the following article, library sources are used to collect information. In this regard, by using the theory of realism, we are looking for an answer to the question that the foreign policy doctrine of the United States of America has undergone in the Middle East between 2009-2022 based on the approach of looking to the east and cost management. The changes and evolutions of American security doctrine in West Asia from 2009 to 2022 based on coalition building and cost management in the region, pursuing interests through allies, also due to looking to the East and the costs incurred in the Middle East, witnessed changes including The reduction of military involvement has been the fight against al-Qaeda in Afghanistan and the reduction of all-round involvement in West Asia. As a result, by announcing the new strategic priority of competing with big powers and especially China, it has made a change in its strategy and by focusing on increasing its presence in East Asia, it seeks to optimize its presence in the whole world. The Middle East is not exempt from this, and the reduction and change of the presence of American forces in the region, especially in Afghanistan, and the closing of three American bases in Qatar and their transfer to Jordan, all indicate the change and evolution of the American foreign policy doctrine in the Middle East.

Keywords: realism, foreign policy, Middle East, Afghanistan and national interests.

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.




 10.22034/fr.2023.395921.1376

بررسی تحول دکترین امنیتی آمریکا در غرب آسیا و الزامات راهبردی جمهوری اسلامی ایران ۲۰۲۲-۲۰۰۹ (مطالعه موردی افغانستان)

امین کیانی هفت لنگ

گروه علوم سیاسی، واحد بین‌المللی خرمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، خرمشهر، ایران.


Email: a.s9131@yahoo.com

 0000-0000-0000-0000

حامد محقق نیا

نویسنده مسئول، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.


Email: mohaghaghnia7877@gmail.com

 0000-0002-0079-0984

حسین کریمی‌فر

گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.


Email: hkarimifard@yahoo.com

 0000-0002-1311-1178

فریدون اکبرزاده

گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

Email: drfredounakbarzadeh@gmail.com

 0000-0000-0000-0000

چکیده

مقاله پیش‌رو باهدف بررسی دکترین سیاست خارجی ایالات‌متحده آمریکا در خاورمیانه با تمرکز بر افغانستان بین سال‌های ۲۰۲۲-۲۰۰۹ حکایت از این دارد که یکی از مهم‌ترین جنبه‌های سیاست‌های خارجی ایالات‌متحده پیرامون خاورمیانه و منطقه غرب آسیا بوده و کلیه استراتژی‌ها و سیاست‌های اعلامی و عملی آمریکا در خصوص تحولات منطقه و افغانستان با توجه به تحولات اخیر یعنی روی کار آمدن طالبان در این کشور اهمیتی وافر برای وضعیت منطقه خاورمیانه دارد. در مقاله پیش‌رو از منابع کتابخانه‌ای برای گردآوری اطلاعات استفاده شده است. در این راستا با استفاده از نظریه واقع‌گرایی در پی پاسخ به این سؤال هستیم که دکترین سیاست خارجی ایالات‌متحده آمریکا در خاورمیانه بین سال‌های ۲۰۲۲-۲۰۰۹ براساس رویکرد نگاه به شرق و مدیریت هزینه‌ها دچار چه تغییر و تحولانی شده است؟ تغییر و تحولات دکترین امنیتی آمریکا در غرب آسیا از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۲ مبتنی بر ائتلاف‌سازی و مدیریت هزینه‌ها در منطقه، پیگیری منافع از طریق متحدین، همچنین به دلیل نگاه به شرق و هزینه‌هایی که در خاورمیانه متحمل شده است، شاهد تغییراتی شامل کاهش دخالت نظامی، نبرد با القاعده در افغانستان و کاهش دخالت همه‌جانبه در غرب آسیا بوده است. در نتیجه با اعلام اولویت استراتژیک جدید رقابت با قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه چین، تغییری در استراتژی خود ایجاد کرده و با تمرکز برافزایش حضور خود در شرق آسیا، به دنبال بهینه‌سازی حضور خود در کل جهان است. خاورمیانه هم از این امر مستثنا نشده است و کاهش و تغییر حضور نیروهای آمریکایی در منطقه به‌ویژه در افغانستان و بسته شدن سه پایگاه آمریکایی در قطر و انتقال آن‌ها به اردن، همگی نشان از تغییر و تحول دکترین سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه دارد.

کلیدواژه‌ها: واقع‌گرایی، سیاست خارجی، خاورمیانه، افغانستان و منافع ملی.

مقدمه و بیان مسئله

ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ خود استراتژی‌های متفاوت را با توجه به جایگاه جهانی خود اختیار کرده است. این تغییر استراتژی کاملاً طبیعی بوده است. از انزوگرایی تا بین‌الملل‌گرایی؛ اما آنچه همیشه ثابت بوده، ماهیت استراتژی‌هاست که جملگی، هدفشان در راستای ایجاد توانمندی اقتصادی، امنیت ژئوپلیتیکی و اشاعه ارزش‌های آمریکایی بوده است. آمریکا امروزه استراتژی مبارزه با تروریسم را دنبال می‌کند که با توجه به شرایط جهانی و دگرگونی در ارزیابی منافع ملی جایگزین استراتژی سد نفوذ شده است.

آنچه در این مقاله اهمیت دارد مطالعه تجربیات و شیوه مدیریت بحران سیاست خارجی کشورهای منطقه از جمله افغانستان است. رویکردهای سیاسی در نظام روابط بین‌الملل با توجه به شرایط پیچیده این نظام مسیر را برای رسیدن به عقلانیت، همکاری، صلح و امنیت منطقه‌ای هموار می‌سازد. در ضرورت انجام این مقاله باید گفت، عدم مطالعه علمی تحولات منطقه و شناسایی دقیق استراتژی قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای سبب انفعال در سیاست خارجی شده و موجب از دست رفتن منافع ملی و منطقه‌ای کشورمان خواهد شد و باید اشراف بر سیاست‌های آمریکا و راهبردهای آن را زیر نظر داشت. راهبرد آمریکا در قبال افغانستان پس از خروج از آن، مدیریت آشوب جهت تسری ناامنی از آن به بازیگران همجوار این کشور شمال روسیه، چین و ایران می‌باشد.

مبارزه با تروریسم و ایجاد دموکراسی در کشوری چون افغانستان نمی‌تواند دلیل و انگیزه اصلی آمریکا از ورود به آن کشور، آن‌هم بدین گستردگی و با چنین تجهیزاتی همراه باشد. لذا به سادگی می‌توان دریافت که آمریکا از حمله به افغانستان اهدافی چند و فراتر از مبارزه با تروریسم و استقرار دموکراسی دنبال می‌کند چراکه این کشور برای آمریکا از اهمیت استراتژیکی خاصی برخوردار است، چراکه از طریق آن می‌تواند به اهداف بلندمدت خویش که همان حضور در منطقه و زیر نظر داشتن کشورهای آسیای میانه، روسیه، چین و ایران است، برسد. از دوران اوپاما تغییرات و تحول در سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه و افغانستان اتفاق افتاده است که ما به دنبال بررسی این موضوع می‌باشیم. در این راستا در این مقاله در پی پاسخ به این سؤالات می‌باشیم که دکتترین سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه بین سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۲۲ براساس رویکرد نگاه به شرق و مدیریت

هزینه‌ها دچار چه تغییر و تحولاتی شده است؟ چه عواملی باعث دگرگونی سیاست آمریکا از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۲ در افغانستان شده است؟

از آنجایی که بررسی دکترین سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه با تمرکز بر افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۲۲ به‌طور خاص مورد توجه قرار نگرفته است این مقاله دارای نوآوری است. یکی از اهداف این مقاله ایجاد آگاهی و به‌روزرسانی اطلاعات علاقه‌مندان به تحول سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و بالأخص افغانستان است. این مطالعه برای نخستین بار در ایران انجام می‌شود و پیشینه مطالعاتی کافی و به‌روز درباره موضوع مورد مطالعه وجود ندارد. به‌واسطه این بررسی می‌توان در تنظیم روابط با همسایگان بهترین راهبرد را اتخاذ و از منافع متعدد آن روابط استفاده کرد. به دلیل اهمیت این منطقه و منافع بیشتر کشورهای دنیا در غرب آسیا، کشورها سیاست‌های منحصربه‌فردی در پیش می‌گیرند که باید بتوان آن را پیش‌بینی کرد و راه‌های مقابله را پیدا کرد و آن تقابل‌ها را در سیاست راهبردی خود گنجانند تا باعث ضربه به منافع ملی و استقلال کشور و تمامیت ارضی نشود.

۱. چهارچوب نظری

واقع‌گرایی از پایان جنگ جهانی دوم بر مطالعات دانشگاهی روابط بین‌الملل حاکم است. واقع‌گراها ادعا می‌کنند که هم دقیق‌ترین توضیح رفتار دولت را ارائه می‌دهند و هم مجموعه‌ای از نسخه‌های خط‌مشی (به‌ویژه توازن قوا بین دولت‌ها) برای بهبود عناصر ذاتی بی‌ثبات‌کننده امور بین‌الملل. واقع‌گرایی بر الگوهای متقابل در یک سیستم بین‌المللی فاقد اقتدار سیاسی متمرکز، تمرکز دارد. این شرایط آنارشی به این معنی است که منطق سیاست بین‌الملل غالباً با سیاست داخلی که توسط یک قدرت مستقل تنظیم می‌شود، متفاوت است. واقع‌گراها به‌طور کلی نسبت به احتمال اصلاحات اساسی سیستماتیک بدبین هستند. رئالیسم یک سنت فکری گسترده است که شامل نخله‌های مختلفی است که متمایزترین آن‌ها واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی است (bell, 2007, P. 1).

واقع‌گراها استدلال می‌کنند که سیستم بین‌الملل آنارشیک است به این دلیل که هیچ دولت مرکزی برای هدایت رفتار دولت‌ها در سیستم جهانی وجود ندارد. در این بیانیه آمده است که درگیری‌ها اجتناب‌ناپذیر است زیرا کشورها مشتاق به حداکثر رساندن منافع خود و همچنین تقویت سیستم امنیتی خود هستند. برای دستیابی به

دفاع از خود، دولت‌ها ارتش خود را ایجاد می‌کنند و از خود محافظت می‌کنند، بنابراین منجر به این می‌شود که سایر کشورها همین کار را انجام دهند و منجر به مسابقه تسلیحاتی و درنهایت به "معضل امنیتی" و باعث جنگ می‌شود (Peter, 2015, P.20).

توازن فراساحلی مفهومی محوری در رویکردهای الهام‌گرفته از واقع‌گرایان در مطالعات امنیت بین‌المللی است و روابط بین‌الملل، به‌طور کلی، عمدتاً برای اشاره به استراتژی خاصی استفاده می‌شود که توسط قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از ظهور قدرت‌های منطقه‌ای رقیب به‌عنوان یک هژمون منطقه‌ای به کار می‌رود. به این ترتیب، به مجموعه گسترده تحلیل واقع‌گرایانه امنیت تعلق دارد که با ظهور مطالعات امنیتی انتقادی، استدلال می‌شود که به رویکردهای سنتی یا ارتدکس به امنیت تعلق دارد (Mearsheimer, 2016, P.75). بر این اساس، دولت‌ها به‌طور بالقوه برای یکدیگر خطرناک‌اند و آن‌هایی که نیروی نظامی کشنده‌تری دارند، خطرناک‌ترند (نجفی سیار، ۱۴۰۱، ص. ۲۳۴).

منطقه خاورمیانه به دلیل موقعیت استراتژیک خود در معادلات بین‌المللی همواره در اسناد راهبردی آمریکا مورد توجه بوده است. در دوران جنگ سرد، جایگاه منطقه خاورمیانه در دکترین‌ها و اسناد راهبردی آمریکا، متأثر از فضای این دوره، حفظ توازن نیروهای مساعد آمریکا با تأکید بر نقش تعریف شد. بازیگران منطقه‌ای و نقش حمایتی ایالات متحده و در دوره پس از جنگ سرد ابتدا استراتژی هژمونی لیبرال مورد توجه قرار گرفت. اما عدم موفقیت این استراتژی در دستیابی به اهداف از پیش تعیین‌شده منجر به ارزیابی مجدد منافع آمریکا و تهدیدات بین‌المللی، پرهیز از تمرکز بر یک منطقه یا تهدید در چهارچوب استراتژی امنیت موازنه فراساحلی و ایجاد توازن در مناطق استراتژیک از جمله خاورمیانه شده است. بر این اساس، آمریکا در چهارچوب ایجاد توازن در مناطق استراتژیک، به دنبال روی آوردن به شرق آسیا، کاهش حضور مستقیم نظامی در خاورمیانه و مدیریت آن از طریق ایجاد توازن بین بازیگران منطقه‌ای بوده است.



۲. سیاست‌های کلی نظام ابلاغی مقام معظم رهبری^(مدظله‌العالی) و انطباق با موضوع

در نیم‌قرن اخیر، منطقه غرب آسیا شاهد تحولات متفاوتی بوده است که مبتنی بر تضاد بین دولت‌های منطقه و نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای از طریق تعیین ژاندارم برای منطقه غرب آسیا است. اما با توجه به نقش مهمی که ایران در تحولات اخیر منطقه غرب آسیا ایفا کرده است، شاهد شکل‌گیری نظم جدیدی در منطقه هستیم که در آن قدرت منطقه‌ای مانند ایران، از نظر میدانی، قدرت بازگشت ثبات به منطقه را داشت. همچنین از نظر دیپلماتیک به چنان قدرتی رسیده است که حتی توانست بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دیگر مانند ترکیه یا روسیه را با خود همراه سازد. در این میان افغانستان نیز به‌عنوان یکی از همسایگان ایران نیز نقش مهمی در مسائل غرب آسیا و ثبات و امنیت در این منطقه به دلیل حضور آمریکا داشته است. در این راستا به بررسی سیاست‌های کلی نظام در خصوص اهمیت غرب آسیا و همسایگان می‌پردازیم. آیت‌الله خامنه‌ای^(مدظله‌العالی) در اجرای بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی، سیاست‌های کلی برنامه هفتم را که پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام و با اولویت پیشرفت اقتصادی توأم با عدالت تعیین شده است، به سران سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ابلاغ کردند. رهبر انقلاب اسلامی با تشکر از فعالیت فشرده اعضا و دبیرخانه مجمع در ارائه نظرات و مشارکت فعال قوای سه‌گانه و سایر ارکان نظام، تهیه و تصویب قانون برنامه هفتم بر پایه این سیاست‌ها را گامی دیگر در تحقق اهداف نظام خواندند و بر نظارت فعال بر حسن اجرای سیاست‌ها تأکید کردند. سیاست‌های کلی برنامه هفتم در ۷ سرفصل «اقتصادی»، «امور زیربنایی»، «فرهنگی و اجتماعی»، «علمی، فناوری و آموزشی»، «سیاسی و سیاست خارجی»، «دفاعی و امنیتی»، «اداری، حقوقی و قضایی» و در ۲۶ بند تصویب شده است. که به دلیل تمرکز این مقاله به سیاست خارجی، بررسی سیاست‌های کلی نظام در حوزه سیاست خارجی را در انطباق با موضوع مورد تحلیل قرار می‌دهیم. اصول و بندهای مرتبط با سیاست خارجی شامل دو بند زیر است؛

۱. کنشگری فعال در دیپلماسی رسمی و عمومی با ایجاد تحول و ظرفیت‌سازی ارزشی و انقلابی در نیروی انسانی در دستگاه دیپلماسی و همکاری هدفمند و مؤثر سازمان‌ها و نهادهای مسئول در امور خارجی؛
۲. تقویت رویکرد اقتصادمحور در سیاست خارجی و روابط منطقه‌ای و جهانی و تقویت پیوندهای اقتصادی با اولویت همسایگان.

خاورمیانه بخش مهمی از نظام بین‌الملل است که برای مطالعه تنش در این منطقه، بررسی کنش‌های متقابل دیگر بازیگران نظام بین‌الملل ضروری است. این منطقه که بیش از نیمی از مجموع نفت مصرفی بازارهای جهان را تولید می‌کند، برای کشورهای صنعتی شاهرگ حیاتی به‌شمار می‌آید؛ شاهرگی که چرخ اقتصاد کشورهای اروپایی و اعضای سازمان ملل را به گردش درمی‌آورد. از طرفی دو عامل صدور کالا و تجهیزات نظامی در کنار منابع عظیم نفت و گاز، اهمیت ژئوپلیتیکی خلیج فارس را بی‌بدیل می‌کند. بنابراین جنگ در این منطقه می‌تواند چرخش آزاد انرژی را که یکی از مهم‌ترین راهبردهای سیاست خارجی آمریکا است، تهدید کرده و قیمت نفت را که رابطه مستقیمی با اقتصاد آمریکا دارد، به شدت افزایش دهد. بنابراین آمریکا به دلیل رویکرد اقتصادی خود (براساس اصل اقتصادمحور سیاست کلی نظام) به چرخش در سیاست‌های خود در خاورمیانه و خروج از افغانستان روی آورد.

آمریکا در سیاست خارجی خود از ارزش‌های آمریکایی استفاده می‌کنند که همان ایدئولوژی آن‌ها و برگرفته از اعلامیه استقلال آمریکا است و در کشورهای اروپایی نیز تفکرات ایدئولوژیک بر رفتار و فعالیت‌های سیاسی آن‌ها حاکم است. بنابراین ارتباط خردمندانه، هوشمندانه، هدفمند و منطقی با جهان برخاسته از نگاه اسلامی نظام و کاملاً منطبق با دیپلماسی ایدئولوژیک است. محدود بودن دموکراسی در غرب به مقررات و یا نظر مراکز خاص، وجود دیکتاتوری حزبی در آمریکا و برخی کشورهای اروپایی و نیز سیاست آمریکا در خاورمیانه و حمله به افغانستان مظهر نقض حقوق بشر هستند.

۳. پیشینه رویکرد آمریکا در خاورمیانه و افغانستان

دوره بین دو جنگ جهانی نشان می‌دهد که ایالات متحده از نظر سیاسی فقط اندکی درگیر امور خاورمیانه بود. از سوی دیگر، ایالات متحده ارتباطات اقتصادی متعددی را در منطقه خاورمیانه برقرار کرده بود. علاوه بر این، دولت ایالات متحده توجه دقیق‌تری به ذخایر نفتی قابل توجه منطقه کرد (جونز، جنویر، ۱۹۷۳، ص ۱۸۴). از آن زمان، ایالات متحده تحت تأثیر تغییر قدرت، علاقه به نفت و مسئله فلسطین، همواره توجه خود را بر خاورمیانه متمرکز کرده است.

در پایان جنگ جهانی دوم، توازن قوای جدیدی در عرصه بین‌المللی حاکم شد. ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان تنها دو ابرقدرت در نظام بین‌الملل

ظاهر شدند. قدرت‌های اصلی اروپایی (بریتانیا و فرانسه) با مشکلات اقتصادی قابل توجهی مواجه بودند و دیگر قادر به ایفای نقش‌های رهبری سنتی خود در خاورمیانه نبودند. پرسنل وزارت امور خارجه به این نتیجه رسیدند که بریتانیا قادر به حفظ اتحاد جماهیر شوروی نیست و متوجه شدند که ایالات‌متحده ممکن است مسئولیت «تقویت پیشرفت اقتصادی مردم خاورمیانه» و «تسهیل آزادی از مداخلات خارجی» را بر عهده بگیرد (Little, 2002, pp. 119-120). سه موضوع اصلی توجه ایالات‌متحده را به خاورمیانه معطوف کرد، از جمله نگرانی‌های امنیتی، منافع در ذخایر نفت و مسئله فلسطین. در واقع، این عوامل به هم مرتبط هستند زیرا امنیت و ثبات خاورمیانه برای اطمینان از رسیدن نفت به آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن و تضمین حاکمیت رژیم صهیونیستی مهم است.

پس از ۱۱ سپتامبر، بوش یک تغییر سیاست پیشگیرانه را در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات‌متحده آغاز کرد که به شدت با تلاش‌های پیشروی سلف وی در تضاد بود. پس از تهاجم به افغانستان، دولت بوش ادعا کرد که صدام حسین به اندازه کافی برای منافع ایالات‌متحده و رژیم صهیونیستی خطرناک است که مهار آن کافی نیست. در عوض، لازم بود مستقیماً مداخله کند و از تغییر رژیم در بغداد حمایت کرد (Hudson, 2013, P.334). مداخله‌گری لیبرال جدید بوش از ترویج دموکراسی با ابزار نظامی در صورت لزوم حمایت می‌کرد. افغانستان و عراق تحقق دکترین بوش یا پذیرش «رابطه علی صریح بین نبود دموکراسی و ظهور افراط‌گرایی» در خاورمیانه و جاهای دیگر بودند. رابطه علی به ایالات‌متحده این امکان را داد که فقدان دموکراسی در MENA را به عنوان یک تهدید ملی معرفی کند و با استفاده از توجیهات «دفاع از خود پیشگیرانه»، مداخله نظامی کند (Cavatorta, 2014, P.414). افغانستان در هزاره جدید عرصه آزمون قدرت آمریکا برای رسیدن به اهداف جهانی خود بود (اسماعیلی و فراهانی، ۱۴۰۱، ص. ۱۳۶).

اوباما به طور قاطع‌تری به افزایش عدم اطمینان در میان بازیگران منطقه‌ای کمک کرد زیرا سیاست خارجی او همچنان بین تقویت و برهم‌زدن وضع موجود در هسته خود در نوسان است. سیاست اوباما مخالفت با رویکرد مداخله‌جویانه بوش را در برمی‌گرفت که به‌وضوح با عملیات آزادی عراق و اثرات آن مشخص می‌شد. اوباما نه تنها به دنبال بیرون راندن ایالات‌متحده از افغانستان و عراق بود، بلکه به دنبال این بود که دولت خود را از سیاست‌های تبلیغی دموکراتیک و این ایده که هژمونی

لیبرال می‌تواند ثبات جهانی را حتی با ابزارهای یک‌جانبه تقویت کند، فاصله بگیرد. اشغال عراق یک «جنگ انتخابی» بود، نه یک «جنگ ضرورت» (Gerges, 2013, P.303). شکست‌های افغانستان و عراق، همراه با مشکلات ناشی از مقاومت تروریسم جهانی، کارایی قدرت نظامی و اقتصادی ایالات‌متحده برای دستیابی به صلح و امنیت بین‌المللی را زیر سؤال برده است. در شرایطی که فرد قادر به انجام همه کارها در همه‌جا نیست، رهایی از سناریوهای کمتر مهم و در عوض هدایت تلاش‌ها به سمت اولویت‌های کلیدی اجباری به نظر می‌رسد. چنین منطقی را می‌توان به‌وضوح در اسناد استراتژیک دولت اوباما مانند استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰، راهنمای دفاع استراتژیک ۲۰۱۲ یا بررسی چهارساله دفاعی ۲۰۱۴ مشاهده کرد که حول رویکرد «چرخش به سمت آسیا» بیان شده است (Lizza, 2011).

تغییرات در بازار جهانی انرژی نیز مهم بود. اگر بپذیریم که یکی از مهم‌ترین اولویت‌های ایالات‌متحده در منطقه تمرکز تضمین دسترسی به منابع طبیعی است، برخی تغییرات فناورانه اخیر تردیدهایی را در مورد ماهیت ضروری انرژی MENA ایجاد کرده است. به نظر می‌رسد که «انقلاب گاز شیل» منابع جایگزین انرژی را تثبیت می‌کند و خود ایالات‌متحده به یک تولیدکننده اصلی تبدیل می‌شود و در نتیجه وابستگی آن به انرژی را کاهش می‌دهد. این تغییرات فناورانه این ایده را پرورش داده است که منطقه MENA در مسیر کاهش اهمیت استراتژیک خود برای اقتصادهای مصرف‌کننده نفت قرار دارد، به‌خصوص اگر نوسانات و ناامنی منطقه‌ای حفاظت از دسترسی را پرهزینه‌تر کند (Krieg, 2016).

در آغاز اولین اعتراضات سوریه نیز در اوایل سال ۲۰۱۱، بیانیه‌های ایالات‌متحده محدود و بسیار محتاطانه بود تا در اواخر همان سال شدیدتر شد. در اوایل آوریل، رئیس‌جمهور ایالات‌متحده از بشار اسد درخواست کرد که «خشونت نفرت‌انگیزی که علیه معترضان مسالمت‌آمیز انجام می‌شود» را متوقف کند. و در اواخر همان ماه، استفاده از نیروی بی‌رویه علیه غیرنظامیان را محکوم کرد و اولین بسته محدود تحریم‌ها را علیه سازمان‌های اطلاعاتی سوریه به تصویب رساند (Goldberg, 2016). اوباما که به‌شدت تحت تأثیر آنچه در تونس، مصر و یمن رخ داده بود، قراردادش از دخالت محدود حمایت کرد زیرا فکر می‌کرد که سقوط اسد در برابر درخواست‌های هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه و سامانتا پاور مشاور شورای امنیت ملی، اجتناب‌ناپذیر بود (Timeline, 2012). تنها در اواخر همان سال، در ماه اوت، رئیس‌جمهور یک گام فراتر رفت و رسماً از اسد درخواست کناره‌گیری کرد و بسته

جامع تحریم‌ها را علیه دمشق اعمال کرد. و درحالی شروع به بررسی امکان تأمین مالی مخالفان سوری نمود که سفارت ایالات متحده تا فوریه ۲۰۱۲ باز بود. در آگوست ۲۰۱۲، این سیاست به طرز چشمگیری تغییر کرد؛ اواما با تعیین به اصطلاح «خط قرمز» در برابر استفاده از سلاح‌های شیمیایی، بسیاری را شگفت‌زده کرد و اشاره کرد که هرگونه استفاده از این سلاح‌های غیرممتعارف، محاسبات ایالات متحده را تغییر می‌دهد و احتمالاً باعث تحریک مداخله مستقیم ایالات متحده می‌شود (Gerges, 2013, P.309).

باین حال، متناقض‌ترین واکنش در آگوست ۲۰۱۳ رخ داد، زمانی که اتهامات استفاده اسد از تسلیحات شیمیایی تعهد «خط قرمز» ایالات متحده را آزمایش کرد. دولت دوباره بین آن‌هایی که مداخله مستقیم را برای اعتبار ایالات متحده اجباری معرفی می‌کردند و کسانی که می‌ترسیدند در آشوب سوریه گرفتار شوند تقسیم شد. جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا گفت: «[وضعیت] مستقیماً به اعتبار ما و اینکه آیا کشورها هنوز هم وقتی ایالات متحده چیزی می‌گوید باور دارند، مرتبط است.» آن‌ها در حال تماشای این هستند که ببینند آیا سوریه می‌تواند از پس آن بر بیاید، زیرا در این صورت شاید آن‌ها نیز می‌توانند جهان را در معرض خطر بزرگی قرار دهند.» از سوی دیگر، رئیس‌جمهور اواما و رئیس ستاد وی، دنیس مک‌دوناف، عقیده داشتند که «فتیش اعتبار» و بازی با «کتاب بازی واشنگتن» می‌تواند منجر به تکرار اشتباهاتی شود که منجر به مداخله ایالات متحده در ویتنام شد (Lund, 2017).

۴. تحول سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان

پس از تهاجم شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، ایالات متحده و متحدانش اقدام شوروی علیه افغانستان را محکوم کردند. سپس، دولت ایالات متحده تدابیری را برای وادار کردن شوروی به عقب‌نشینی نیروهای خود ایجاد کرد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، رئیس‌جمهور کارتر در سخنرانی خود در مورد وضعیت اتحادیه در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ گفت: «تلاش هر نیروی خارجی برای به دست گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس به‌عنوان حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد. و چنین حمله‌ای با هر وسیله‌ای که لازم باشد از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد.» (کارتر، ۲۰۰۱، ص. ۸۵۷).

در نتیجه مستقیم تهاجم شوروی به افغانستان، ایالات متحده آمریکا، چین و کشورهای عربی پول و کمک نظامی را از طریق تسلیحات و آموزش به مجاهدین

می‌رسانند. خود ایالات متحده ۴ تا ۵ میلیارد دلار طی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۲ متعهد شد. بین ایالات متحده، عربستان سعودی و کشورهای اروپایی و اسلامی، مجاهدین بیش از ۱۰ میلیارد دلار کمک دریافت کردند. اکثریت این حمایت در قالب سلاح‌های کشنده مدرن مانند موشک‌های استیونگر برای سرنگونی هواپیماهای شوروی به شورشیان افغان رسید. پس از شورش، همین سلاح‌ها راه خود را به نسل بعدی شورشیان افغان، که به طالبان معروف شدند، پیدا کردند (رشید، ۲۰۰۱).

نیروهای اسلامی با اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹) مخالف بودند در اوایل دهه ۱۹۹۰، یک جناح افغان از مجاهدین، طالبان را تشکیل دادند و به‌طور مخفیانه، آژانس اطلاعات مرکزی ایالات متحده (سیا) و همتای پاکستانی آن، اداره اطلاعات بین‌سرویس (ISI) از این گروه حمایت کردند (لاوب، ۲۰۱۴). در نتیجه این جنگ، اتحاد جماهیر شوروی میلیاردها دلار از دست داد و در نهایت باعث فروپاشی اقتصادی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ شد. پس از آن، طالبان به‌عنوان یکی از قوی‌ترین جناح‌های اسلامی در افغانستان در دهه ۱۹۹۰ ظهور کردند. طالبان از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ بر افغانستان حکومت کردند. رژیم طالبان منزوی بود و در ابتدا در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته نشد. تنها عربستان سعودی، امارات متحده عربی و پاکستان آن را تصدیق کردند. در اواخر دهه ۱۹۹۰، شورای امنیت سازمان ملل متحد دو قطعنامه را تصویب کرد: اول از رژیم طالبان خواست از رفتار خشونت‌آمیز با زنان دست بردارد و دوم، تحریم‌هایی را علیه رژیم طالبان به دلیل پناه‌دادن به القاعده و رهبران آن اعمال کرد. طالبان از پاسخ به سازمان ملل امتناع کرد. در واقع، در سال ۱۹۹۸، القاعده مسئول بمباران سفارت‌خانه‌های ایالات متحده در شرق آفریقا بود. در نتیجه، ایالات متحده، رژیم طالبان را متهم کرد که یک پناهگاه امن برای القاعده و رهبر آن، اسامه بن‌لادن فراهم کرده است (لاوب، ۲۰۱۴).

پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت ایالات متحده «جنگ جهانی علیه تروریسم» را اعلام کرد. دولت جورج دبلیو بوش، القاعده و رژیم طالبان را به پناه‌دادن به نیروهای القاعده متهم کرد. علاوه بر این، دولت بوش همچنین بسیاری از کشورها مانند ایران، عراق و سوریه را به حمایت از تروریست‌ها متهم کرد. در همین راستا، رئیس‌جمهور بوش اظهار داشت که «... سوریه و ایران به پناه‌دادن و کمک به تروریست‌ها ادامه می‌دهند. ایالات متحده هر دو کشور را به دلیل حمایت از

گروه‌های شبه‌نظامی فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار می‌دهد. در ۷ اکتبر ۲۰۰۱، ایالات‌متحده با حمایت بریتانیا و سایر نیروهای عضو ناتو، مأموریت رزمی خود را تحت عنوان «عملیات آزادی پایدار» آغاز کرد. هدف از این مأموریت جنگی، حمله به افغانستان و سرنگونی رژیم طالبان برای پناه‌دادن به اسامه بن‌لادن، رهبر القاعده، متهم به حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به ایالات‌متحده بود.

در ۲۸ دسامبر ۲۰۱۴، رئیس‌جمهور باراک اوباما و وزیر دفاع وی، چاک هیگل، بیانیه‌های هم‌زمانی صادر کردند که نشان‌دهنده پایان جنگ در افغانستان بود. اگرچه این پایان طولانی‌ترین عملیات نظامی آمریکا در تاریخ آن است، حتی پس از ۱۳ سال، مسلماً هنوز کارهای زیادی وجود دارد که می‌توان از منظر مأموریت جنگی در افغانستان انجام داد (اوباما، هیگل مارک پایان عملیات آزادی پایدار، ۲۰۱۴).

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، «جنگ علیه تروریسم» به یکی از دغدغه‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. متعاقباً ایالات‌متحده به چند گروه اسلامی که اکثریت آن‌ها را مسلمانان سنی تشکیل می‌دهند، مانند الشباب در سومالی، طالبان در افغانستان، القاعده در افغانستان و عراق، دولت اسلامی عراق و سوریه برای دفاع از خود حمله کرد. منافع امنیت ملی در سراسر جهان ایالات‌متحده همچنان متقاعد شده است که این گروه‌های اسلامی تفسیری رادیکال از اسلام انجام می‌دهند و عمیقاً با غرب مخالفت می‌کنند. علاوه بر این، ایالات‌متحده معتقد است که این گروه‌های تروریستی تهدیدی اساسی برای آمریکا، منافع امنیتی متحدانش و ثبات و امنیت کل منطقه هستند.

سیاست خارجی اوباما در خاورمیانه بیش از تغییر واقعی، تداوم نسبت به گذشته را نشان داده است. اوباما درحالی‌که رویکرد خود را به‌طور قابل توجهی از رویکرد بوش تغییر می‌دهد، رویکردی میانه‌رو- واقع‌گرایانه در قبال منطقه اتخاذ کرده است که با جهت‌گیری غالب سیاست خارجی ایالات‌متحده سازگار است. از صلح فلسطین - رژیم صهیونیستی تا افغانستان، رفتار اوباما گواه تداوم ساختاری - نهادی سیاست خارجی ایالات‌متحده است. بیش از هر منطقه دیگری در جهان، سیاست‌های ریاست جمهوری آمریکا در خاورمیانه توسط سیاست‌های نهادی، بوروکراتیک و داخلی مختل شده است. فرهنگ سیاسی ناکارآمد آمریکا محدودیت‌های شدیدی را بر توانایی اوباما برای دنبال کردن رویکردی یکسان نسبت به مسئله پایدار و برجسته فلسطین تحمیل کرده است. باوجود سخنان بلند اوباما در مورد شروعی جدید در روابط بین

ایالات متحده و کشورهای مسلمان، خاورمیانه در دستور کار او قرار ندارد. نظم‌بخشیدن به بحران مالی آمریکا و تجدید قدرت اقتصادی بلندمدت آن از اولویت‌های اوباما بوده است. اوباما از ابتدا اولویت‌های سیاست خارجی ایالات متحده را از خاورمیانه به اقیانوس آرام و آسیا تغییر داده بود، جایی که او و دستیارانش بر این باورند که آینده آمریکا نهفته است (GERGES, 2013, P. 299).

از سال ۲۰۰۳، ایالات متحده اقدامات مشخصی را انجام داده است که انتظارات سابق از رفتار این کشور را در میان بازیگران منطقه‌ای تضعیف کرده است. زیرا واشنگتن از سیاست خارجی باز و قابل پیش‌بینی که نقش کلیدی در حفظ نظم منطقه‌ای ایفا می‌کرد، به‌طور مشخص به‌عنوان یک تأمین‌کننده امنیت خارجی فاصله گرفت. اقدامات ایالات متحده باعث ایجاد عدم اطمینان دوطرفه در بین بازیگران منطقه‌ای شده است. از یک‌سو، در بحبوحه روند گسترده‌تر جدایی استراتژیک از منطقه، سطح مداخله ایالات متحده واقعاً قابل پیش‌بینی نبود، زیرا در برخی موارد به مسئولیت‌های قبلی خود (از طریق مداخله مستقیم یا تعامل دریایی مشابه لیبی در سال ۲۰۱۱) پایبند بود، در حالی که در موارد دیگر، این کشور تصمیم گرفت با عدم مداخله یا انجام کمتر از آنچه بازیگران منطقه‌ای انتظار داشتند (مانند سکوتش در میان قیام‌های انقلابی در تونس، مصر یا یمن) در جدایی خود پیشروی کند. از سوی دیگر، از نظر جهت مداخلات، سیاست‌های این کشور عدم اطمینان را افزایش داد زیرا از سیاست‌هایی که وضعیت موجود را تقویت می‌کردند (مثلاً انفعال در بحرین در سال ۲۰۱۱ یا در سوریه از سال ۲۰۱۱) تا آن‌هایی که آن را مختل می‌کردند (تهاجم به عراق) در نوسان بود (Binder, 1958, P. 429).

دولت آمریکا از سال ۲۰۱۱ در مواجهه با تغییرات ساختاری از جمله رشد چین و نفوذ قدرت ایران در منطقه، همواره با مشکلات و محدودیت‌هایی در بسیج منابع، انسجام اجتماعی و ایجاد اجماع و انسجام در میان نخبگان خود مواجه بوده است. مشکلات و محدودیت‌های ناشی از عواملی مانند فشار افکار عمومی مربوط به حضور یا عدم حضور آمریکا در خاورمیانه، رویکرد نخبگان اجتماعی، سیاسی و امنیتی، میزان وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه و مشکلات داخلی و اجتماعی ناشی از آن در خود آمریکا روبه‌رو بوده است.

عدم اطمینان در مورد انتظارات از واشنگتن در بحبوحه چالش‌های امنیتی متعدد، برخی از بازیگران منطقه‌ای را به بازنگری در نقش‌ها و مسئولیت‌های خود واداشته است. بنابراین، ما شاهد تغییر در محیط هنجاری نظام منطقه‌ای هستیم و از

نهاد سنتی مدیریت ابرقدرت‌های فرامنطقه‌ای دور می‌شویم که ناشی از عدم اطمینان ایجادشده توسط یک تأمین‌کننده امنیت خارجی ناپایدار در بحبوحه نوسانات فزاینده در پی جنگ عراق و قیام‌های ۲۰۱۱ مرکزیت مجدد شورای همکاری خلیج‌فارس و سیاست خارجی نوآورانه عربستان سعودی که در موارد مداخله در بحرین در سال ۲۰۱۱، در جنگ یمن و در بحران دیپلماتیک جاری با قطر و همچنین اقدامات اخیر عربستان در لبنان مشاهده شد. می‌تواند نمونه‌هایی از این پدیده‌ها باشد (Hurrell, 2007).

دونالد ترامپ بُعد جدیدی از سیاست خارجی ایالات متحده را نشان داده بود. سیاست ترامپ نمایانگر مجموعه‌ای از تضادها است که سیاست خاورمیانه را پیچیده‌تر جلوه می‌دهد، اما روابط نزدیک وی با رژیم صهیونیستی توانست به یافتن راه‌حل غیرمنتظره (معامله قرن) برای بحران رژیم صهیونیستی و فلسطین منجر شود (and Ahmad, 2017 Balogun).

سیاست خارجی دولت ترامپ اغلب به‌عنوان یک ایدئولوژی انزواطلبی تلقی می‌شود که طی چند سال رهبری جهانی آمریکا را کاملاً معکوس کرده است. در خاورمیانه، منتقدان دکترین ترامپ را به‌عنوان حرکت و سیاستی نادرست هژمونی ایالات متحده که نظم منطقه‌ای را از دهه ۱۹۸۰ تعریف کرده، تحقیر کرده‌اند. در حقیقت، علاقه آمریکایی‌ها به این منطقه به مدت یک دهه کاهش یافته است، زیرا این امر با افزایش عدم تمایل به استفاده از برتری اقتصادی و نظامی خود برای محدودکردن، تنظیم و ازبین‌بردن دشمنان تصور شده مانند گذشته، ابراز می‌شود. این مداخله‌گرایی کم‌رنگ، مقدم بر دکترین ترامپ است. این امر ناشی از هرگونه چرخش ایدئولوژیک، یا فرسودگی مالی و نظامی یک ابرقدرت برجسته نیست، بلکه یک پویایی ساختاری است. خاورمیانه دیگر تهدیدهای معتبری علیه ایالات متحده ایجاد نمی‌کند. درحالی‌که درگذشته ترس اضطراری از کمونیسم و ناامنی انرژی اوضاع نابسامان واشنگتن را برانگیخته بود، امروز دشمنان منافع آمریکا - اسلام‌گرایی رادیکال و ایران - نهادهای سیاسی و رونق اقتصادی جامعه آمریکا را به خطر نمی‌اندازند. اگر یک حمله فاجعه‌بار تروریستی وجود نداشته باشد، ایالات متحده همچنان که از منطق سلطه قهری بر یک منطقه دوری می‌کند، دست از مداخله‌گرایی آشکار برمی‌دارد (yom, 2020).

اوایل ریاست جمهوری دولت بایدن در خاورمیانه بر محدودکردن دخالت مستقیم ایالات متحده در منطقه متمرکز شد، به‌جای آن پاسخ همه‌گیری ویروس کرونا و

بحران اقتصادی در داخل را در اولویت قرارداد و درعین حال به چالش‌های کلیدی جهانی مانند تغییرات آب‌وهوا و رقابت با چین و روسیه پرداخت. یکی از شعارهای رایج در میان برخی از اعضای تیم خاورمیانه جدید در دولت بایدن این است که "دیگر کشورهای شکست‌خورده‌ای وجود ندارند"، که نشان‌دهنده اهداف متواضعانه و عمل‌گرایانه برای سیاست ایالات‌متحده در منطقه است. این رویکرد جدید محتاطانه‌تر از تلاش‌های دولت قبلی در خاورمیانه است، که در سیاست‌های خود در قبال ایران خطراتی را پذیرفت و سیگنال‌های کاملاً متفاوتی درباره موضع کلی آمریکا در منطقه ارسال کرد. دولت بایدن با همکاری با شرکای اروپایی و دیگر قدرت‌های جهانی برای مشارکت مجدد ایران در مذاکرات دیپلماتیک باهدف احیای توافق هسته‌ای ۲۰۱۵، تلاش کرد دیپلماسی را در اولویت قرار دهد. این تلاش‌ها همه بازیگران منطقه‌ای مانند عربستان سعودی، مصر، قطر و امارات متحده عربی (امارات متحده عربی) را درگیر کرد. تابستان امسال بایدن میزبان رهبران اردن، عراق و رژیم صهیونیستی بود. علاوه بر این، وزرای خارجه و دفاع بایدن و تیم‌های مربوط به خاورمیانه آن‌ها شروع به تعامل با رهبران و مقامات رژیم صهیونیستی، مصر، عربستان سعودی و دیگر شرکای کلیدی برای هماهنگی یک رویکرد جدید در منطقه کردند (Katulis and Juul, 2021).

دولت بایدن همچنین هم‌زمان با انجام بررسی وضعیت جهانی، قصد خود را برای ایجاد تعادل مجدد در وضعیت نظامی آمریکا در منطقه نشان داد. مهم‌ترین اقدام دولت در این منطقه وسیع‌تر از عملیات، خروج کامل نیروها از افغانستان بود، تلاشی که با پیچیدگی‌های بزرگی همراه بوده است. علاوه بر این، دولت بایدن دارایی‌ها و تجهیزات نظامی بخش‌های کلیدی خاورمیانه را تغییر مکان داد. و حتی زمانی که دولت به دنبال متعادل کردن مجدد رویکرد خود بود، حملات نظامی علیه دشمنانی که نیروهای آمریکایی و کشورهای شریک در سراسر منطقه را تهدید می‌کردند، از جمله حملات علیه شبه‌نظامیان مورد حمایت ایران در عراق و سوریه انجام داد.

اعلامیه رئیس‌جمهور بایدن در آوریل ۲۰۲۱ در مورد قصد خود برای عقب‌نشینی کامل نیروهای آمریکایی تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱، موجب انتقاد برخی از اعضای کنگره شد، که مدت‌هاست در مورد هزینه‌ها و مزایای حضور نظامی ایالات‌متحده در افغانستان بحث کرده‌اند. برخی از این اعلامیه استقبال کردند، و به استناد آنچه آن‌ها به‌عنوان موفقیت‌های ضد تروریستی ایالات‌متحده یا نیاز به اولویت‌بندی مجدد منافع جهانی ایالات‌متحده توصیف می‌کنند، اعضای دیگر از رئیس‌جمهور بایدن خواستند

که در مورد یک رویکرد مبتنی بر شرایط تجدیدنظر کند. حفظ دستاوردهای افغانستان که تا حدودی با فداکاری قابل توجه ایالات متحده به دست آمده است می‌تواند نظارت کنگره بر سیاست دولت بایدن را رقم بزند زیرا دولت قصد دارد حضور نظامی تقریباً دو دهه‌ای آمریکا را در اواخر سال ۲۰۲۱ خاتمه دهد (Andy Kim, 2021).

پس از اعلام خروج نظامیان آمریکایی در ۱۱ سپتامبر، «اندیشکده کونسی» در بیانیه‌ای آن را «محوری تاریخی در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد» دانست که به کاهش میلیتاریسم در سیاست‌های مرتبط با امنیت ملی آمریکا می‌انجامد. مدیر اندیشکده «پیروزی بدون جنگ» نیز بیان داشت که این باید آغاز و نه پایان یک حرکت باشد که حضور طولانی‌مدت نیروهای نظامی گسترده را با «عملیات‌های پنهان، پیمان‌کاران خصوصی و هواپیماهای بدون سرنشین» جایگزین کند. دلیل این جابجایی از اول مه به یازده سپتامبر، «مسائل لجستیکی» یا عدم امکان فنی و تهیه تجهیزات لازم برای خروج در تاریخ اول ذکر شده است. درعین حال به نظر می‌رسد انتخاب این تاریخ، یک اقدام نمادین به معنای پایان نبردی است که به بهانه حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، موجی از کشتار و ویرانی و جنگ داخلی را برای افغانستان به ارمغان آورد.

منتقدان طرح بایدن می‌ترسند که عقب‌نشینی نیروهای بین‌المللی برای افغان‌هایی که برای دهه‌ها با ایالات متحده همکاری نزدیک داشته‌اند - و برای نیمی از جمعیت این کشور، زنان افغان، که به‌طور سیستماتیک تحت قربانی طالبان قربانی شده‌اند، فاجعه‌بار باشد. آن‌ها همچنین نگران هستند که هدف اصلی حمله سال ۲۰۰۱ ایالات متحده - ریشه‌یابی و از بین بردن القاعده - ممکن است تضعیف شود زیرا طالبان اجازه داده است عوامل باقی‌مانده این گروه شبه‌نظامی به توطئه در داخل کشور ادامه دهند. لیزا کرتیس، مدیر ارشد کاخ سفید ترامپ در امور آسیای جنوبی و مرکزی، که اکنون در مرکز امنیت جدید آمریکاست، می‌گوید تصمیم عقب‌نشینی منجر به فاجعه خواهد شد. او می‌گوید: "همه می‌خواهند باور کنند که طالبان تغییر کرده است، اما آرزو است." "من تقریباً فوراً شادی القاعده را از خانام در هرنودن، واشنگتن می‌شنوم." دیوید سدنی، یک مقام ارشد پنتاگون در زمان اواما که اکنون در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی است، این تصمیم را "از نظر استراتژیک احمقانه، یک فاجعه انسانی و از نظر اخلاقی قابل تقبیح" می‌داند (Kimberly Dozier and W.J. Hennigan, 2021).

منتقدان، گزارش‌های جامعه اطلاعاتی آمریکا را مدنظر قرار نمی‌دهند که طبق آن، تهدید آمریکا از سوی القاعده و داعش از مبدأ افغانستان، به دلیل تسلط طالبان بر این محدوده، بسیار کم‌احتمال ارزیابی شده است دولت ایالات‌متحده در یک بازی باخت-باخت در افغانستان گرفتار آمده بود. اگر می‌ماند، مجبور بود هزینه‌های نبرد با گروه‌های شبه‌نظامی را تحمل کند و اگر می‌رفت، عملاً به شکست دو دهه اشغالگری اقرار کرده بود. به همین سبب منتقدان این تصمیم که آن را به «جنج‌چپ حزب دموکرات، انزواگرایان و راست‌گرایان» نسبت می‌دهند، معتقدند این اقدام، پایمال‌شدن خون بیش از ۳۵۰۰ نظامی کشته‌شده در افغانستان خواهد بود.

ولی این منتقدان، گزارش‌های جامعه اطلاعاتی آمریکا را مدنظر قرار نمی‌دهند که طبق آن، تهدید آمریکا از سوی القاعده و داعش از مبدأ افغانستان، به دلیل تسلط طالبان بر این محدوده، بسیار کم‌احتمال ارزیابی شده است. علاوه بر اینکه عملیات‌های کم‌تعداد ضد تروریسم و فعالیت‌های اطلاعاتی آمریکا در افغانستان تداوم خواهد داشت بایدن معتقد است حضور نظامی آمریکا در افغانستان پس از ۲۰۱۱ به دلیل دفع خطر احتمالی القاعده، غیرضروری بوده است.

امروزه نیز در راستای حمایت و حفاظت از حقوق ملت افغانستان، ایجاد بستری مناسب برای اعمال حق تعیین سرنوشت ملت افغانستان می‌تواند راهکاری برای خاتمه یافتن نابسامانی موجود در این کشور در نتیجه اشغال نظامی آمریکا در گذشته و استیلا طالبان در زمان حاضر باشد (حسینی و دیگران، ۱۴۰۱، ص. ۲۶۹).

تداوم حضور نظامیان آمریکایی در افغانستان، جز هزینه‌های انسانی و مادی، دستاوردی برای دولت ایالات‌متحده ندارد. درعین‌حال که زمان طولانی و فرسایشی آن، دیگر پشتوانه‌ای برای حمایت از آن در افکار عمومی آمریکا باقی نگذاشته است. علاوه بر اینکه ایالات‌متحده نیازمند آن است که با خروج نظامی از غرب آسیا، منابع مادی و انرژی سیاسی و اجتماعی دولت را برای مهار رشد روزافزون چین به کار بگیرد.

۵. تحول دکترین امنیتی آمریکا در غرب آسیا و الزامات راهبردی برای ج.ا.ایران
شناخت نیازهای راهبردی آمریکا برای جمهوری اسلامی ایران بسیار مهم است. ضرورت راهبردی به معنای میزان و درجه اهمیت ژئوپلیتیکی و استراتژیک بحران یا کشور هدف است. به عبارت واضح‌تر، هرگونه مداخله نظامی از سوی آمریکا باید مستلزم ارتقای امنیت ملی و رفع تهدیدهای حیاتی علیه آمریکا و متحدانش باشد تا

همینه‌های گزاف آن توجیه شود. بررسی زمینه هر بحران و مواردی که آمریکا در آن مداخله نظامی کرده است ضروری به نظر می‌رسد. زیرا گزینه‌های سیاست خارجی ابتدا ارزیابی و سپس اجرا می‌شود. این ارزیابی مبتنی بر درک تهدید و خطری است که برای ایالات متحده و متحدانش ایجاد می‌کند (یزدان پناه و مجید جانفشان، ۱۳۹۲).

با توجه به اینکه دکترین امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۲ به‌صراحت منطقه آسیا و اقیانوسیه را به‌عنوان اولویت امنیتی کشور ذکر کرده است، باید انتظار داشت که از تعداد نیروهای نظامی آمریکا در مناطق مجاور جمهوری اسلامی ایران کاسته شود. طبیعتاً این امر پیامدهایی برای کشورهای منطقه از جمله ایران خواهد داشت. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این کاهش حضور نظامی، تغییر الگوی دخالت آمریکا در منطقه و افزایش نقش متحدان منطقه‌ای این کشور است (یزدان پناه و جانفشان، ۱۳۹۲، ص. ۲۷۱).

جمهوری اسلامی ایران با توجه به رقابت سه ژئوپلیتیک شیعه (به رهبری ایران)، سلفی (به رهبری عربستان سعودی) و اخوانی (به رهبری ترکیه) شایسته توجه به استراتژی «موازنه سه‌بعدی قوا» به‌منظور جلوگیری از خلأ قدرت در خاورمیانه در عرصه منطقه است. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند فعالیت‌های خود را در چند حوزه متمرکز کند: اول، تأکید بر طرح مردم‌سالاری دینی به‌عنوان الگویی مطابق با ارزش‌ها و هنجارهای منطقه‌ای. دوم، تلاش برای گسترش همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی با کشورهای مهم منطقه به‌منظور کاهش میزان دخالت نیروهای خارجی در روند برقراری نظم منطقه‌ای. اصلاح ساختارهای اقتصادی و پاسخگویی به تقاضای روزافزون تعداد زیادی از جوانان و افراد جویای کار در منطقه از طریق کمک به بازارها و اتحادیه اقتصادی منطقه یکی از ضروری‌ترین زمینه‌ها برای گسترش همکاری‌های منطقه‌ای است. ثالثاً جلوگیری از هرگونه ائتلاف بین ترکیه و عربستان سعودی. چهارم، تلاش برای یافتن راه‌حل سیاسی برای بحران سوریه و جلوگیری از طولانی شدن آن و نیز جلوگیری از تشدید درگیری‌های مذهبی و فرقه‌ای در منطقه و پنجم، ارتقای همکاری‌های اقتصادی با چین و گسترش آن در زمینه‌های فرهنگی و نظامی (واعظی، ۱۳۸۴). جمهوری اسلامی ایران سزاوار است رویکردهای منفی و مثبت زیر را برای اقدامات راهبردی خود در منطقه خاورمیانه اتخاذ کند:

- ❖ مقابله با انزوا و محدودیت ایران از طریق افزایش تعامل و مشارکت فعال در تمامی سازوکارها و سازمان‌های منطقه‌ای با استفاده از دیپلماسی دوجانبه و چندجانبه؛

- ❖ نهادینه‌سازی منطقه‌ای از طریق ایجاد سازمان‌ها و سازوکارهای جدید چندجانبه منطقه‌ای از طریق تعامل و تأثیرگذاری بر سیاست خارجی سایر بازیگران منطقه با استفاده از دیپلماسی فعال دوجانبه و چندجانبه؛
- ❖ جلوگیری از امنیت جمهوری اسلامی ایران از طریق اعتمادسازی و شفافیت در سیاست خارجی با استفاده از دیپلماسی فعال و چندجانبه در سازمان‌ها و سازوکارهای منطقه‌ای؛
- ❖ ارتقای مشروعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران از طریق هنجارسازی و افزایش قدرت چانه‌زنی ایران در سازمان‌ها و سازوکارهای چندجانبه؛
- ❖ پیشگیری از درگیری‌ها و بحران‌های منطقه‌ای با رصد تحولات منطقه‌ای با استفاده از جایگاه حضور در سازمان‌ها و سازوکارهای چندجانبه منطقه‌ای؛
- ❖ اعتمادسازی جمعی از طریق ایجاد و افزایش اعتماد و اقبال کشورهای منطقه به سازمان‌ها و سازوکارهای چندجانبه منطقه‌ای از طریق تعامل و هماهنگی با استفاده از دیپلماسی شفاف و واقع‌بینان؛
- ❖ تعامل و عضویت گسترده در تمامی سازمان‌ها و سازوکارهای چندجانبه منطقه‌ای از طریق اعتمادسازی و تعامل سازنده با کشورهای منطقه با استفاده از موقعیت (ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر).

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

حضور اقتصادی و سیاسی ایالات‌متحده در منطقه خاورمیانه قبل و بعد از جنگ جهانی اول و بعد از جنگ جهانی دوم به درک چگونگی توسعه حضور ایالات‌متحده در منطقه و انگیزه‌های حضور آن کمک می‌کند. منافع اصلی ایالات‌متحده در خاورمیانه از جمله تضمین دسترسی استراتژیک به نفت در منطقه خلیج فارس، حمایت و حفاظت از حاکمیت رژیم صهیونیستی، حفظ پایگاه‌های نظامی ایالات‌متحده، دفاع از دولت‌های و رژیم‌های دوست و مقاومت در برابر جنبش‌های اسلامی و گروه‌های تروریستی تأکید می‌کند.

پایان هژمونی آمریکا در خاورمیانه ناشی از علل داخلی و خارجی از جمله بیدار شدن افکار عمومی در خاورمیانه، ظهور قدرت‌های منطقه‌ای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک با سیاست‌های خارجی قاطعانه، افول نسبی اقتصادی آمریکا و هزینه‌های بالای جنگ و تغییر اولویت‌های سیاست خارجی ایالات‌متحده به منطقه آسیا و اقیانوسیه است. ایالات‌متحده احتمالاً در دو جبهه اصلی با چالش‌هایی روبرو

خواهد شد. اولاً، دیپلماسی با ایران بر سر احیای توافق هسته‌ای، در زمانی که ایران و گروه‌های نیابتی آن به تهدید نیروهای آمریکایی و شرکای آمریکایی ادامه می‌دهند، پیشرفتی ایجاد نکرده است. این نیروها همچنان به تضعیف ثبات در بخش‌های کلیدی خاورمیانه از جمله عراق، سوریه، لبنان، اردن، رژیم صهیونیستی، سرزمین‌های فلسطینی و یمن ادامه می‌دهند. دوم، تنش‌های موجود بین رژیم صهیونیستی و برخی از همسایگانش، از جمله حماس در نوار غزه، حزب‌الله لبنان، و طیفی از گروه‌هایی که از خاک سوریه فعالیت می‌کنند، می‌تواند به یک درگیری گسترده‌تر تبدیل شود. هدایت این دو جبهه یعنی ایران و جبهه اعراب - رژیم صهیونیستی به گونه‌ای که ثبات بیشتری ایجاد کند و تهدیدات گروه‌های واپس‌گرا را کاهش دهد، یکی از چالش‌های استراتژیک اصلی دولت بایدن در خاورمیانه خواهد بود.

عوامل تحول سیاست آمریکا در قبال افغانستان از سال ۲۰۰۹ تا سال ۲۰۲۲ را می‌توان شامل کاهش توجه به منطقه خاورمیانه در قبال شرق آسیا، روی آوردن به رویکرد نرم‌افزاری قدرت در مقابل رویکرد تهاجم نظامی و کاهش هزینه‌های مالی و نظامی آمریکا از ادامه حضور در افغانستان دانست. ضعف و فساد دولت اشرف غنی در مقابل نفوذ طالبان در لایه‌های اجتماعی افغانستان در سطح ملی، روند کاهش موازنه‌سازی نزدیک به افزایش روند موازنه‌سازی دور آمریکا در خاورمیانه در سطح منطقه‌ای و پیچیدگی رقابت آمریکا با قدرت‌های نوظهور نظیر چین در سطح بین‌الملل از مهم‌ترین دلایل خروج آمریکا از افغانستان بوده است. استقرار گروه‌های تروریستی و اقدامات تخریبی آن‌ها در افغانستان تا استقرار کامل طالبان، بازتعریف اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای با حضور بازیگر جدید در منطقه و تلاش چین و روسیه برای پرکردن خلأ قدرت آمریکا در افغانستان از مهم‌ترین پیامدهای فوری خروج آمریکا از افغانستان خواهد بود. خروج آمریکا از افغانستان بر طبق تأکید نظریه رئالیسم بر منابع ملی برای آمریکا مطلوبیت‌هایی در خصوص منافع ملی مانند تقویت سرمایه اجتماعی داخلی و کاهش هزینه‌ها و تلفات نظامی را در پی دارد و در عین حال هزینه‌های حیثیتی و دیپلماتیکی مانند پذیرش ناکامی در تثبیت دستاوردهای ادعایی‌شان در زمینه حقوق بشر و شکست ایده «صدور دموکراسی» را نیز در بردارد.

پیشنهادها

آمریکا براساس محاسبه هزینه و فایده چرخش راهبردی از خاورمیانه به سوی شرق آسیا صورت داد. در این رهگذر، اتخاذ راهکارهای متنوع سیاسی، اقتصادی و امنیتی

جهت مدیریت و کنترل تحولات منطقه‌ای باید در دستور کار سیاست راهبردی جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد. حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، ثبات‌سازی، تلاش در جهت ایجاد اجماع منطقه‌ای همسو با منافع جمهوری اسلامی ایران، خنثی‌سازی فشارهای سیاسی علیه جمهوری اسلامی ایران از طریق افزایش شفاف‌سازی درسیاست خارجی و تعامل مؤثر و سازنده در چهارچوب سازوکارهای موجود منطقه‌ای با استفاده از دیپلماسی فعال و چندجانبه می‌تواند به‌عنوان راهبردهای بلندمدت جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرارگیرد. با توجه به گستردگی منطقه آسیای غربی و جنوب غربی، تکثر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تنوع مسائل موجود در منطقه و وجود نهادهای تأثیرگذار داخلی، به‌نظر می‌رسد اجرای راهبردهای مطلوب در حوزه سیاست خارجی نیازمند ایفای نقش بین‌المللی و برگزیدن سیاست بی‌طرفی فعال در برابر قدرت‌های بین‌المللی، هم‌زمان با برگزیدن سیاست "موازنه سه‌بعدی قدرت" در حوزه منطقه‌ای با توجه به رقابت سه عرصه محور مقاومت (به رهبری ایران)، سلفی (به رهبری عربستان سعودی) و اخوانی (به رهبری ترکیه)، به‌منظور جلوگیری از بروز خلأ قدرت در خاورمیانه می‌باشد.

فهرست منابع

- اسماعیلی، مصطفی؛ فراهانی، روح‌الله (۱۴۰۱). پیامدهای امنیتی خروج آمریکا از افغانستان بر جمهوری اسلامی ایران: با تأکید بر گسترش تحرکات گروهک‌های تکفیری و تروریستی، فصلنامه روابط خارجی، ۱۴(۴)، ۱۰۹-۱۳۹.
- حسینی، سیده لطیفه؛ حسینی، نرگس سادات؛ حسینمردی، محمدمهدی؛ عصمتی، زینب (۱۴۰۱). مسئولیت حمایت و استیلای طالبان بر افغانستان در پرتو دیالکتیک هنجارهای بشری، فصلنامه روابط خارجی، ۱۴(۴)، ۲۵۴-۲۷۳.
- نجفی سیار، رحمان (۱۴۰۱). ارزیابی راهبردهای جدید دریایی ایالات متحده آمریکا در برابر چین: مزیت‌ها و چالش‌ها، فصلنامه روابط خارجی، ۱۴(۳)، ۲۶۱-۲۲۸.
- واعظی، محمود (۱۳۸۴). جمهوری اسلامی ایران و طرح خاورمیانه بزرگ، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- یزدان پناه، مهدی؛ جانفشان، مجید (۱۳۹۲). تغییر راهبرد نظامی-امنیتی آمریکا از منطقه خاورمیانه به پاسیفیک و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران، مجله سیاست دفاعی، ۲۲(۸۵)، ۱۰۵-۱۳۰.

References

- Timeline(2012). US policy shifts on Syria in Obama administration', *Reuters*, July 27.
- Hurrell,A(2007). *On Global Order: Power, Values, and the Constitution of International Society*,Oxford: Oxford University Press.
- Krieg,A(2016). Externalizing the Burden of War: The Obama Doctrine and US Foreign Policy in the Middle East, *International Affairs*, 92, no. 1, 97–113.
- Lund,A, (2017). Red Line Redux: How Putin Tore Up Obama's 2013 Syria Deal, *Report, The Century Foundation*.
- Abdullahi AYOADE Ahmad,Adekunle Daoud Balogun(2017), EFFECT OF DONALD TRUMP FOREIGN POLICY TOWARDS THE MUSLIM WORLD: THE ISRAELI PALESTINIAN ISSUES, *INTERNATIONAL CONFERENCE ON SHARIAH AND GLOBALIZATION (ICSG)*,
- Kim,Andy, (2021). Congressman Kim Statement on Announcement of U.S. Troop Withdrawal from Afghanistan, April 13, 2021; Senator Ed Markey (@SenMarkey), *Twitter*, April 13, 1:29PM.
- *Brian Katulis and Peter Juul (2021)*. Seeking a New Balance for U.S. Policy,*in the Middle East*,The Center for American Progress.
- Bush: Syria, Iran Harboring Terrorists. (2003). Retrieved from <http://www.cnn.com/2003/US/07/21/bush.terror/>
- Laub, Z. (2014). The Taliban in Afghanistan. *Council on Foreign Relations*. Retrieved from <http://www.cfr.org/afghanistan/taliban-afghanistan/p10551>
- Carter, J. (2001). The Carter Doctrine: Third State of the Union Message, Washington, DC, January 23, 1980. In J. Podell, & S. Anzovin (Eds.), *Speeches of the American Presidents* (2nd ed., p. 857). *Bronx, NY: The H.W. Wilson Company*.
- Cavatorta, (2014). International Politics of the Middle East, in *The Middle East*, ed. Ellen Lust (London: SAGE), 396–428, 414.
- Gerges,F(2013). The Obama approach to the Middle East: The End of America's moment?, *International Affairs*, 89, no. 2: 299–323, 303.
- GoldbergG(2016). The Obama approach to the Middle East: The End of America's moment? *International Affairs*.
- GERGES, FAWAZ A(2013). *The Obama approach to the Middle East: the end of America's moment?* International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-). Vol. 89, No. 2 (March 2013), pp. 299-323. Published By: Oxford University Press
- Hertz, E. E. (2008). The U.S. Congress in 1922. Retrieved from: http://www.mythsandfacts.org/article_view.asp?articleID=100
- Jones, A. M. (1973). *U.S. Foreign Policy in a Changing World*, New York, NY: David McKay Company, Inc.

- Kimberly Dozier and W.J. Hennigan, (2021), President Joe Biden Is Withdrawing U.S. Forces From Afghanistan. What Happens Now?, <https://time.com/5954657/biden-troop-withdrawal-afghanistan/>.
- Binder, L. (1958). 'The Middle East as a Subordinate International System', *World Politics*, 10, no. 3: 408–429.
- Little, D. (2002). *American Orientalism: The United States and the Middle East since 1945* (pp. 119-120). Chapel Hill, NC: The University of North Carolina Press.
- M. C. Hudson, (2013). The Case for Offshore Balancing: A Superior US Grand Strategy, *Foreign Affairs*,: 334.
- Obama, Hagel Mark End of Operation Enduring Freedom (2014). Retrieved from <http://www.defense.gov/news/newsarticle.aspx?id=123887>
- Lizza, R. (2011). 'The Consequentialist: How the Arab Spring Remade Obama's Foreign Policy', *The New Yorker*, May 2.
- Rashid, A. (2001). *Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Sean Yom, (2020). US Foreign Policy in the Middle East: The Logic of Hegemonic Retreat, *global policy*, Volume 11, Issue 1.
- Mearsheimer, J. J., & Walt, S. M. (2016). The case for offshore balancing. *Foreign Affairs*, 95(4), 70–83.